

# وال کو چولو



ترجمہ و بازسازی :



فاطمہ ڈرانی



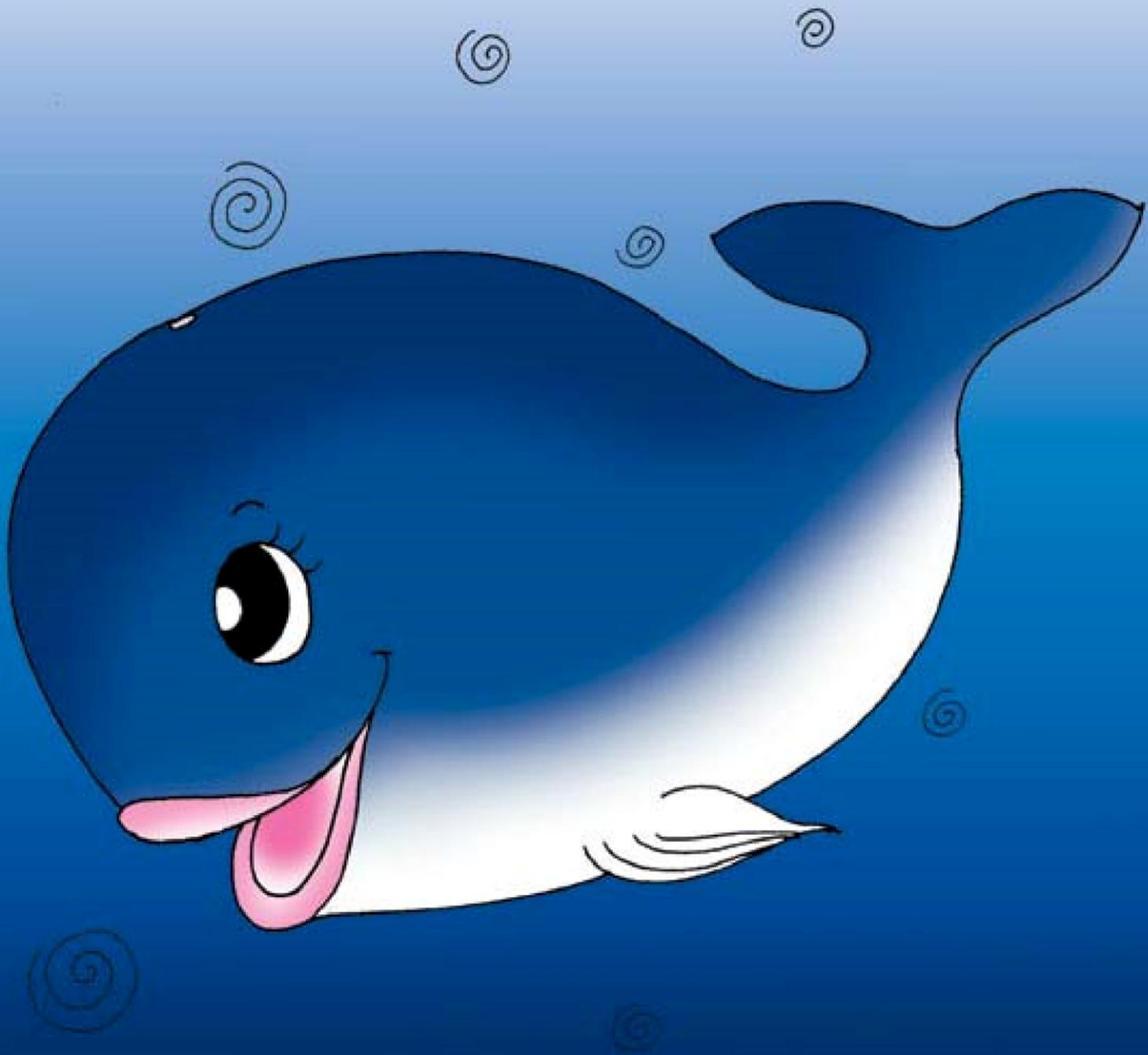
علی جدیدی

[uptodate.group@gmail.com](mailto:uptodate.group@gmail.com)

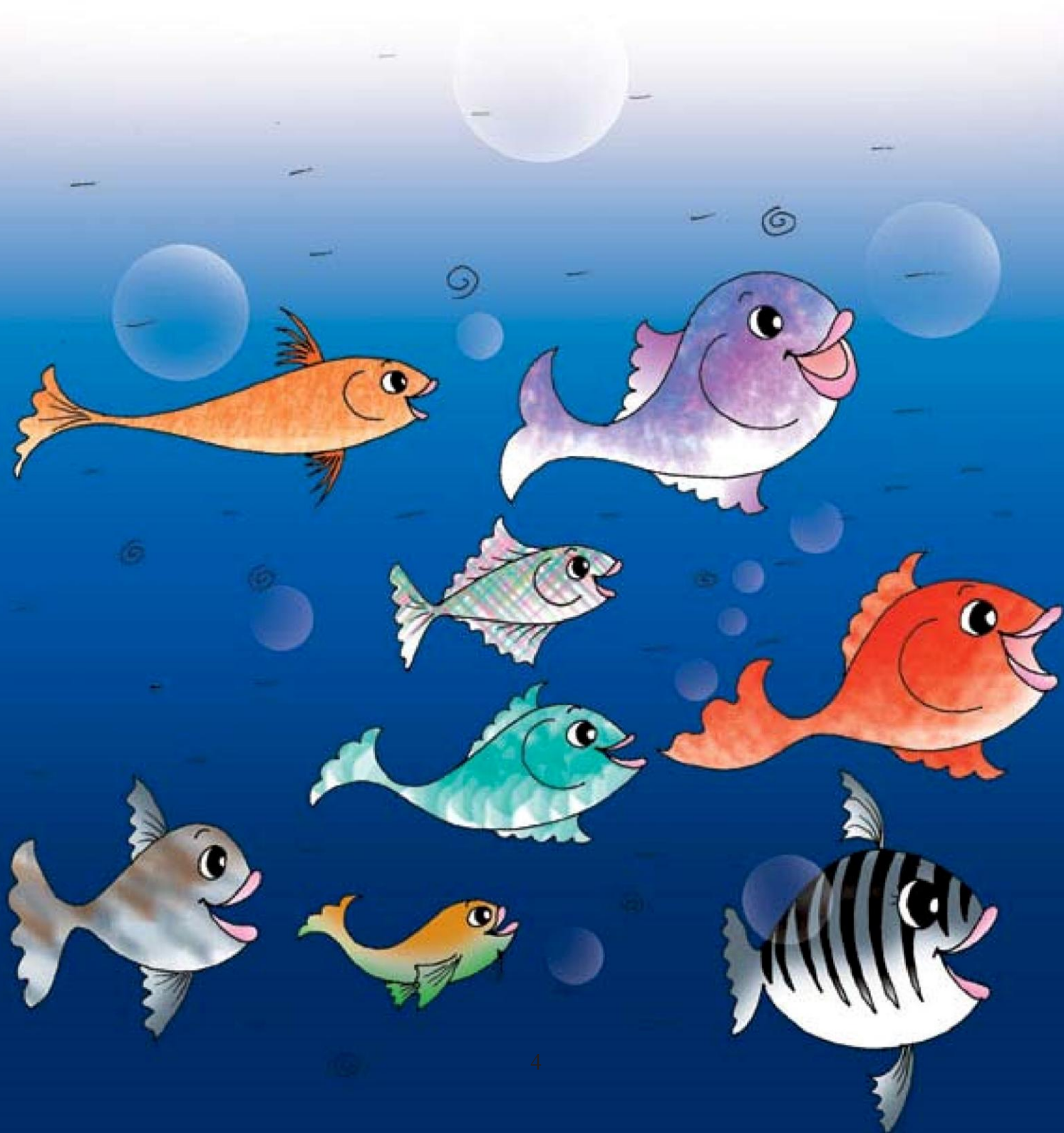
0935 3346 126

## وال کوچولو

در اعماق اقیانوس آبی ، وال کوچکی با مادرش زندگی می کرد.  
با اینکه اسمش کوچک بود ، جثه بسیار بزرگی نسبت به همه دوستانش داشت.

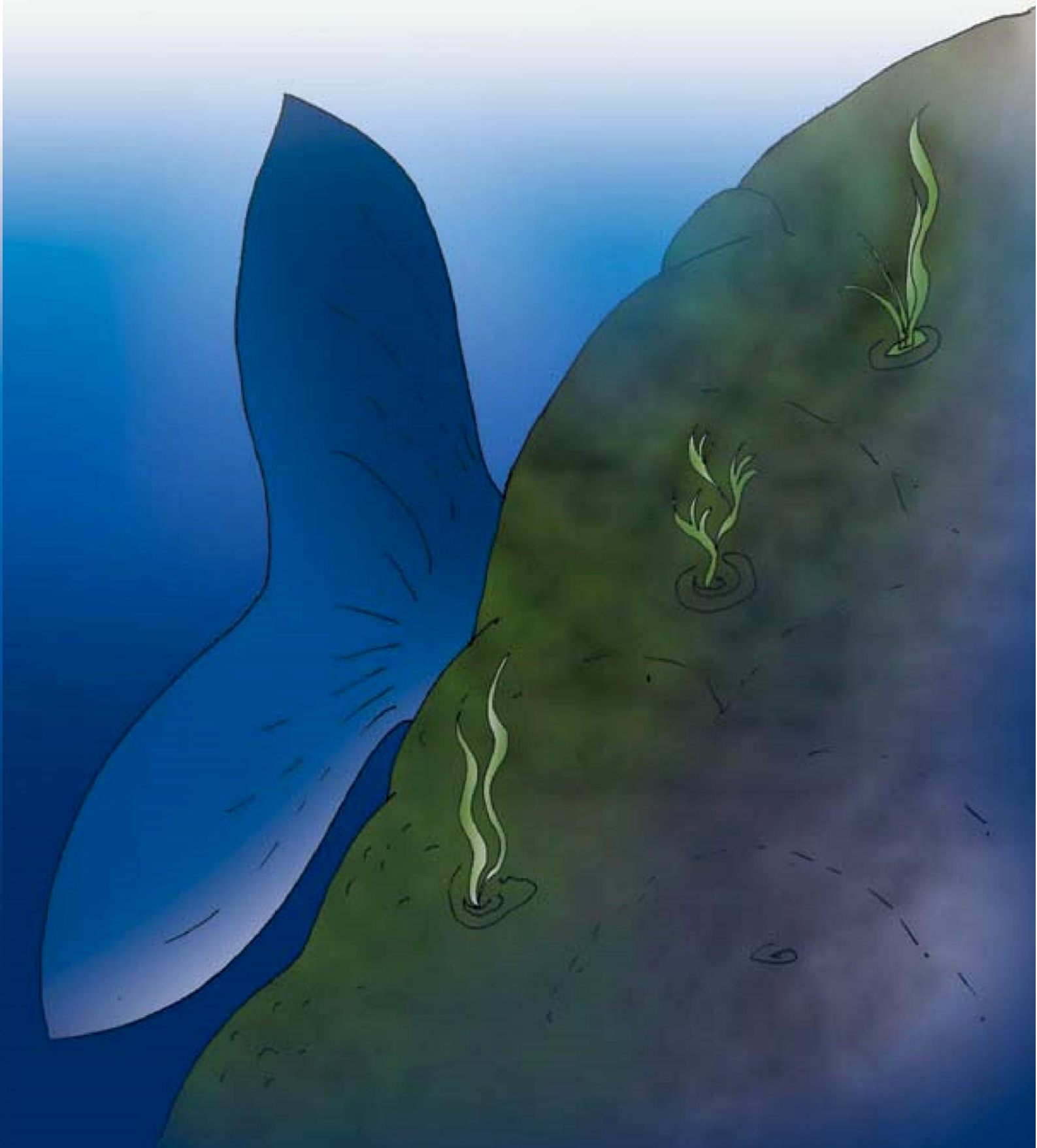


دوستانش علاقه بسیار زیادی داشتند تا در مناطق صخره ای " قایم باشک " بازی کنند .





وال کوچولو به علت جثه بزرگش نمی توانست خود را از دید دوستان کوچکش پنهان کند ولی دوستانش به راحتی می توانستند خود را حتی در پشت وال کوچولو پنهان کنند و او نمی توانست پشت سر خود را ببیند.



وال کوچولو با خودش می گفت : آه ... آه... آه... من نمی تونم اونها رو پیدا کنم.  
هر چه بیشتر تلاش می کنم کمتر نتیجه می گیرم .

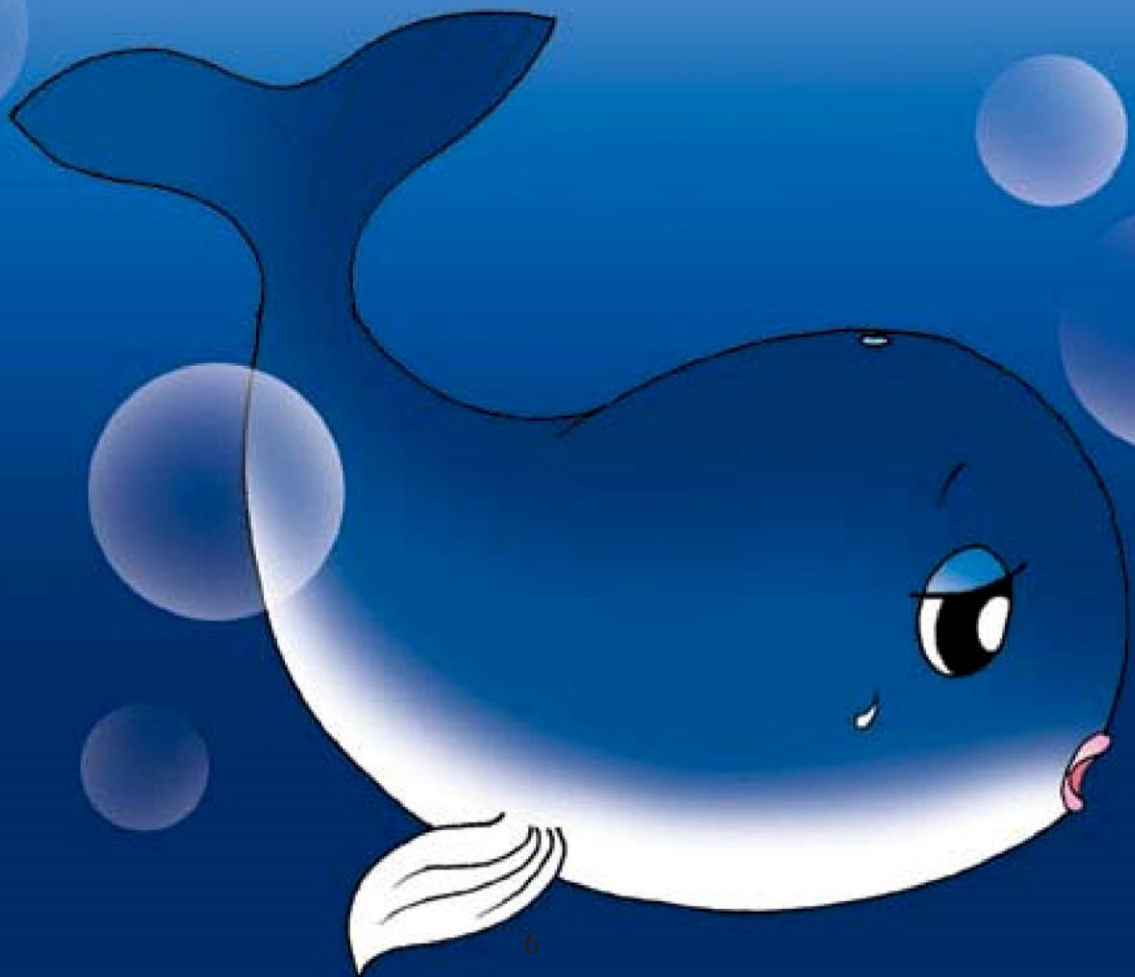
وال کوچولو از مادرش پرسید : ماما جون اشتباه من کجاست ؟  
چرا هر وقت که من مخفی می شم آنها سریع من رو پیدا می کنند ولی موقعی که اونها  
پنهان می شن ، حتی اگه کل روز رو هم به دنبالشان بگردم نمی توانم آنها را پیدا کنم.  
چرا من اینقدر بزرگم ؟

چرا نمی توانم مثل دوستانم کوچک باشم ؟

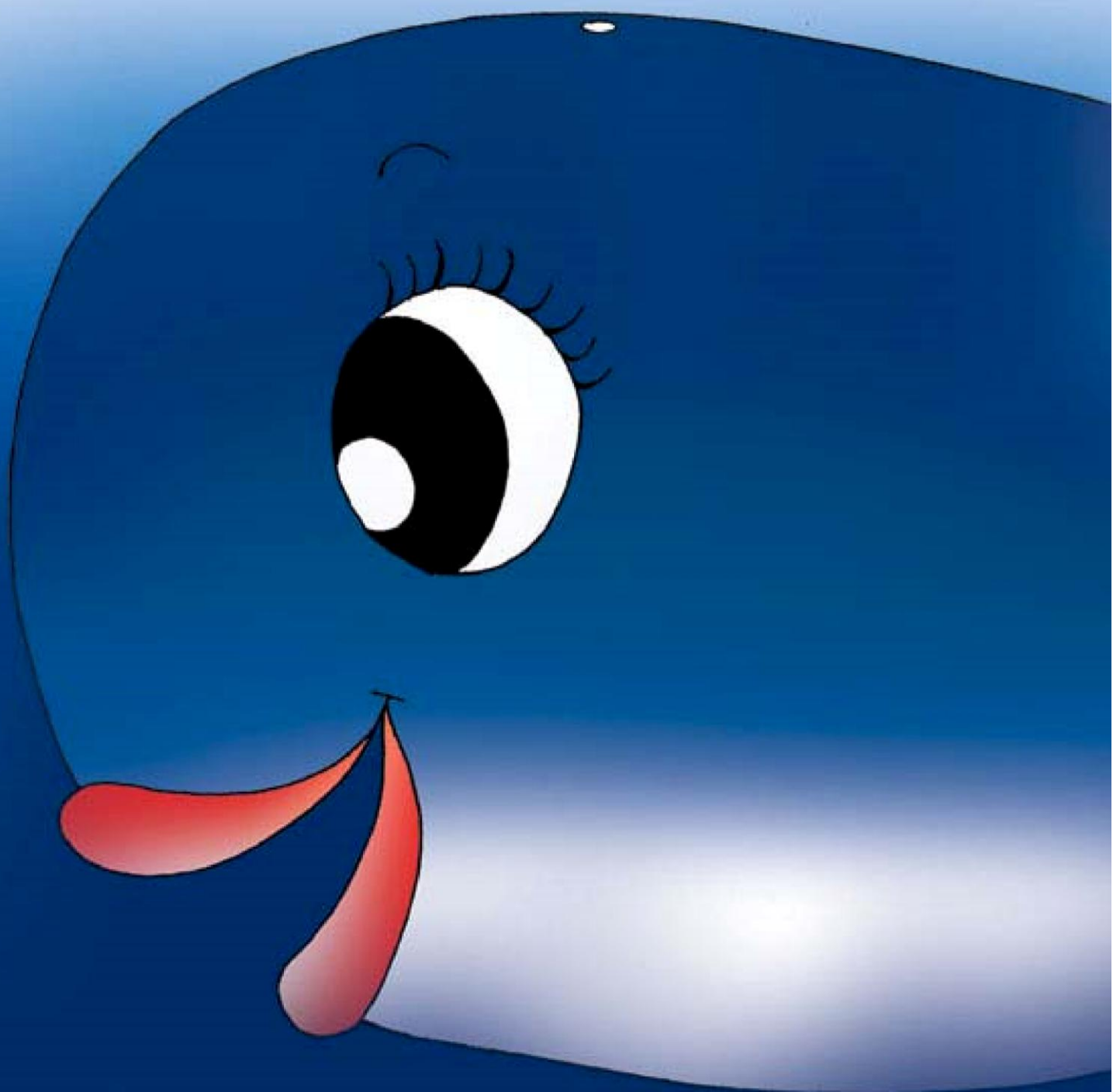
مادر وال کوچولو به او جواب داد : ببین عزیزم ، تو یک نهنگ هستی و با همه ماهی  
های دیگر دریا بسیار تفاوت حیوان روی کره زمین هستیم ، داری . ما بزرگترین  
فراموش نکن که وقتی رشد کنی بسیار بزرگتر خواهی شد .

وال کوچولو گفت : خیلی بزرگتر ؟ وای نه ، من نمی خواهم بزرگتر از این بشم . من  
از اینکه اینقدر بزرگ هستم خسته شدم .

اما مادرش به او گفت : نه عزیزم تو باید از اینکه جثه بزرگی داری به خودت افتخار  
کنی .



مادر وال کوچولو گفت : عزیزم با دقت به من گوش کن .  
ما چیزهایی داریم که باید به آنها افتخار کنیم . اول اینکه ما ماهی نیستیم . ما جزء پستاندارانی  
هستیم که در آب زندگی می کنیم .  
ما مثل بقیه ماهی ها تخم نمی گذاریم . ما مانند یک کودک متولد می شویم نه از درون یک تخم .  
بچه نهنگ ها از شیر مادرشان تغذیه می کنند درست مثل کاری که بچه های روی زمین انجام  
می دهند .  
بدن ما پر از مو است همچنین ما طویل ترین حیوان روی کره زمین هستیم .  
هیچ حیوانی مثل ما یک فواره بالای سر خود ندارد .  
ما هیچ دشمنی نداریم و همه از ما وحشت می کنند .  
اما حرف های مادر برای وال کوچولو قابل درک نبود .



وال کوچولو شروع به گریه کرد و به مادرش گفت :

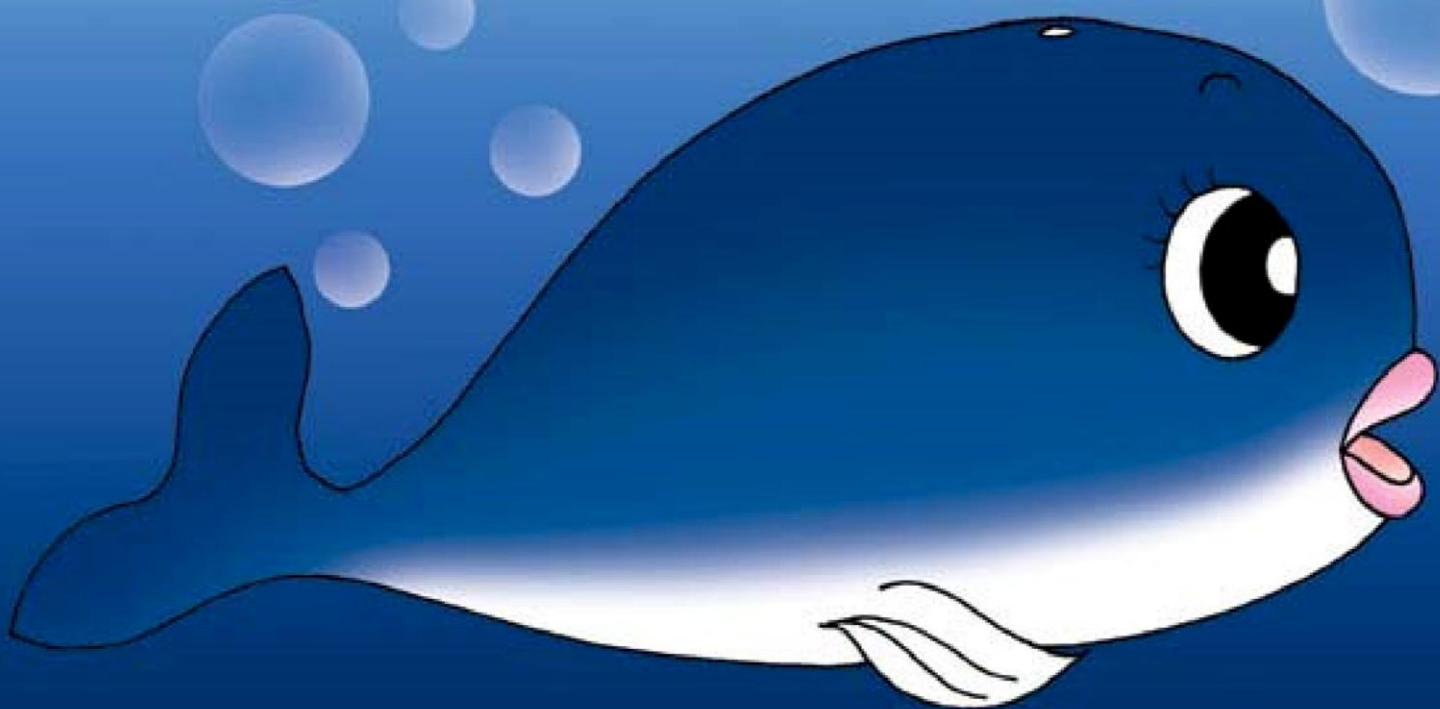
ولی ماما حتی اگه همه حرفه‌هایت هم درست باشه ، من هنوز هم نمی‌تونم " قایم باشک " بازی کنم . من نمی‌خوام بزرگ و متفاوت از دیگران باشم .

مادرش به او گفت : عزیزم هر کسی از آن چیزی که هست و دارد باید خوشحال باشد .

روز بعد وال کوچولو و دوستانش داشتند در مناطق صخره‌ای " قایم باشک " بازی می‌کردند .

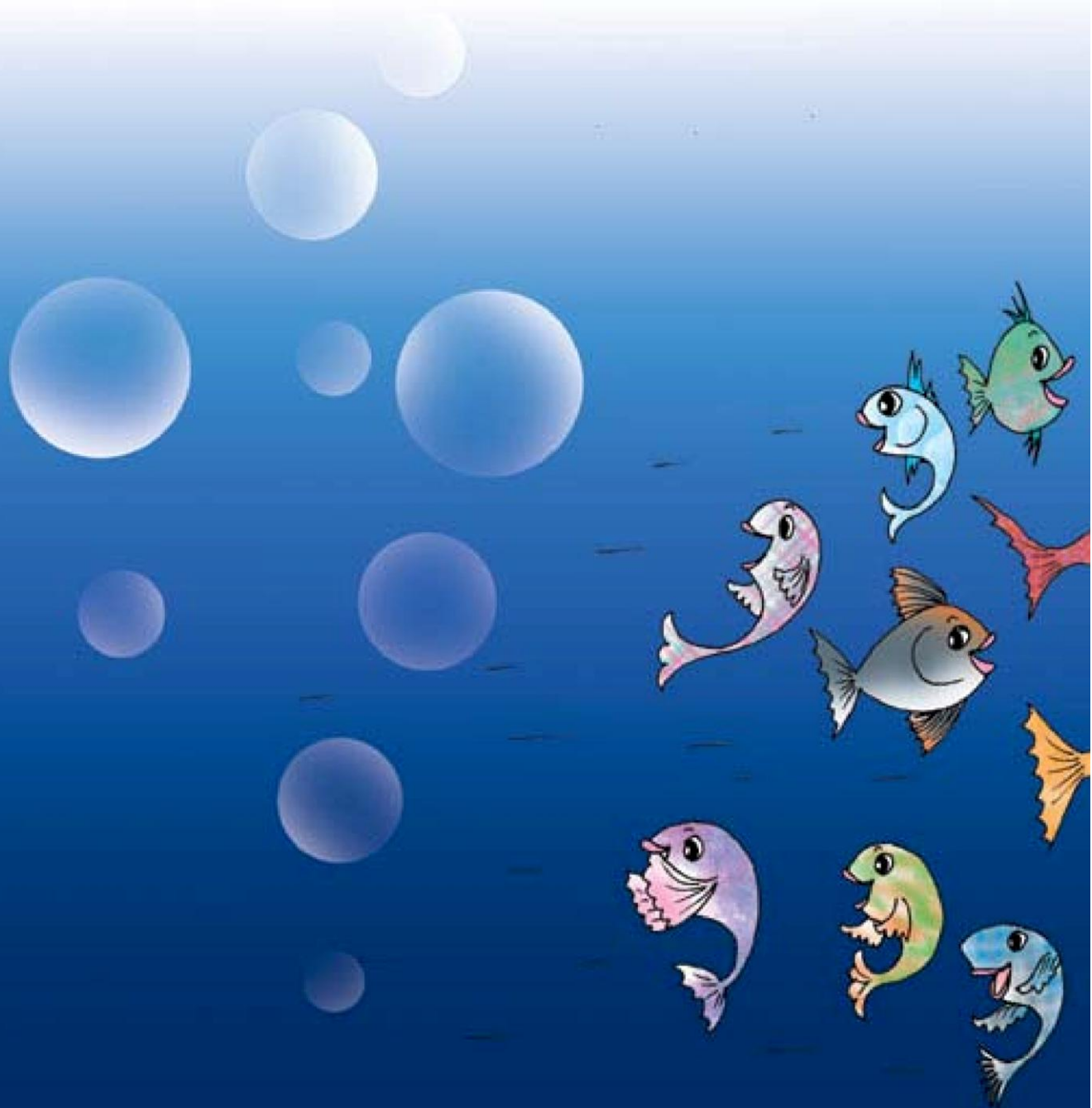
یکی از ماهی‌ها از او پرسید ؟ تو نمی‌ترسی از اینجا خیلی دور بشی ؟

وال کوچولو گفت ؟ خیلی دور ؟ نه ... نه ... من نمی‌تونم دور بشم .



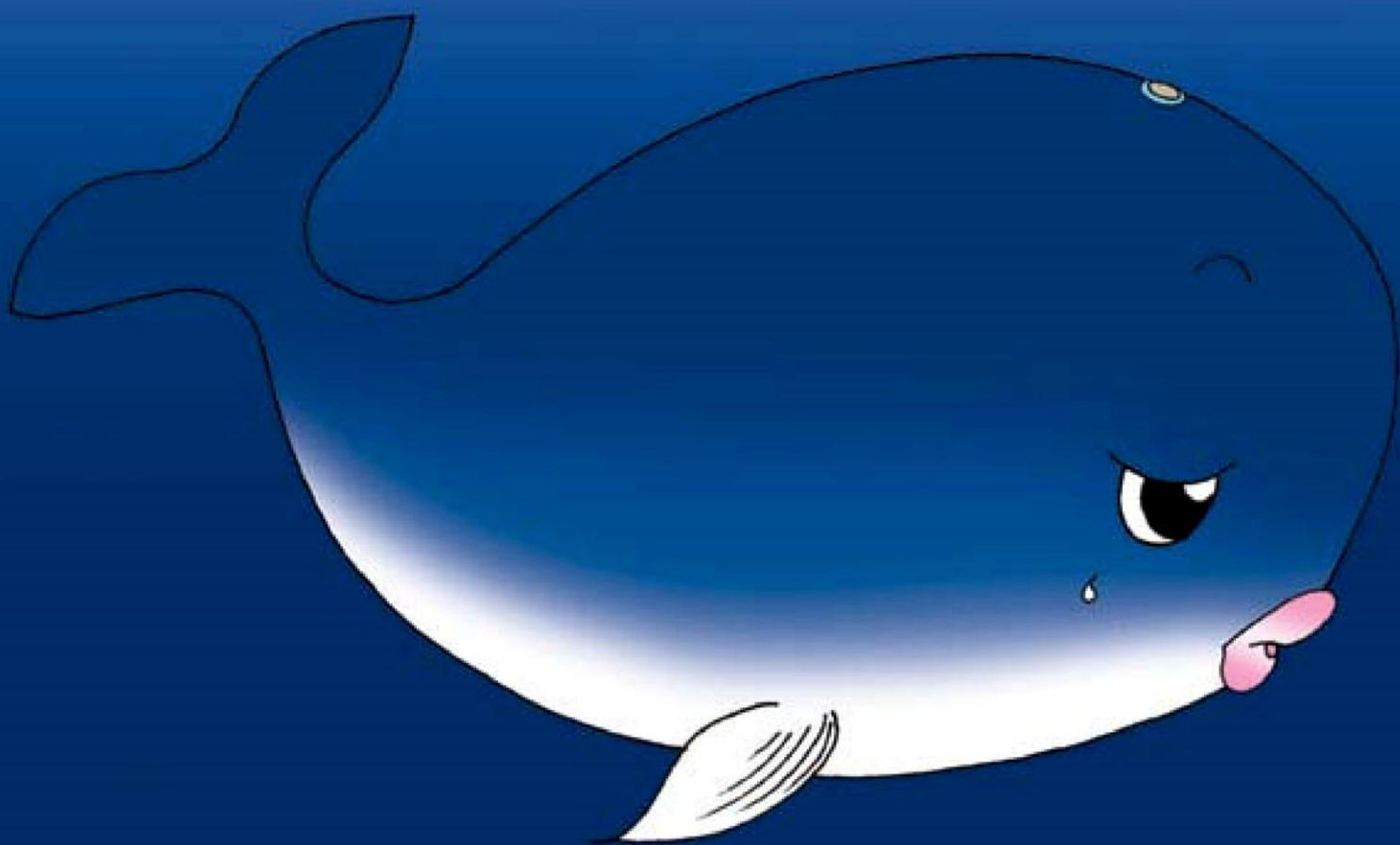


ماهی ها به او گفتند : تو می ترسی ؟  
وال کوچولو با آرامش گفت : نه من نمی ترسم ، من دور نمی شم به خاطر اینکه مادرم  
گفته که از اینجا دور نشو ، خطرناکه .  
همه دوستانش با خنده گفتند : هه ... هه ... هه ... وال کوچولو به نظر می رسه ترسیده .  
بیایید خودمان از اینجا دور شویم و به او نشان دهیم که چقدر شجاع هستیم .





وال کوچولو گفت : دوستان کوچکم ، همانطور که مادرم گفته ، شجاع بودن به معنای خطر کردن نیست . من مطیع مادرم هستم و به حرف های مادرم گوش می کنم .  
ماهی ها گفتند : آآآه ، پس تو چه استفاده ای از بزرگ بودن می کنی ???  
وال کوچولو احساس کرد که خیلی تنهاست . هیچ کسی نبود که با او صحبت کنه ، حتی هیچ کسی هم نبود که با او بازی کنه ...



و اما چند لحظه بعد ...

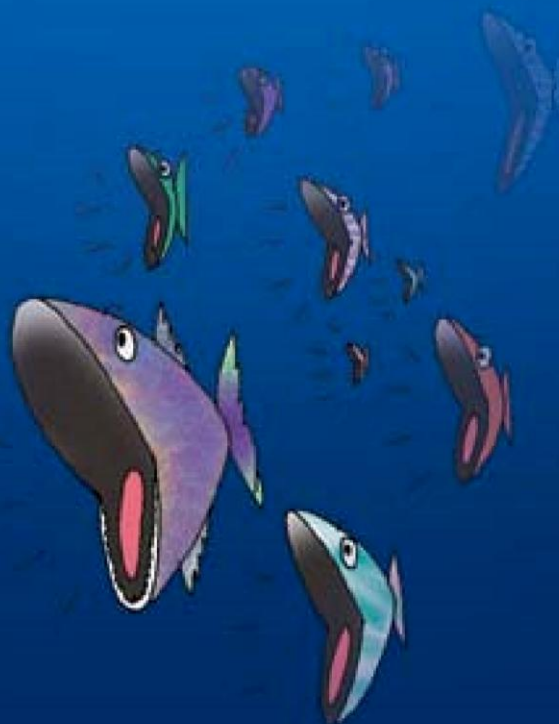
وال کوچولو صداهایی را از داخل آب شنید .

صداها برایش خیلی آشنا بودند.

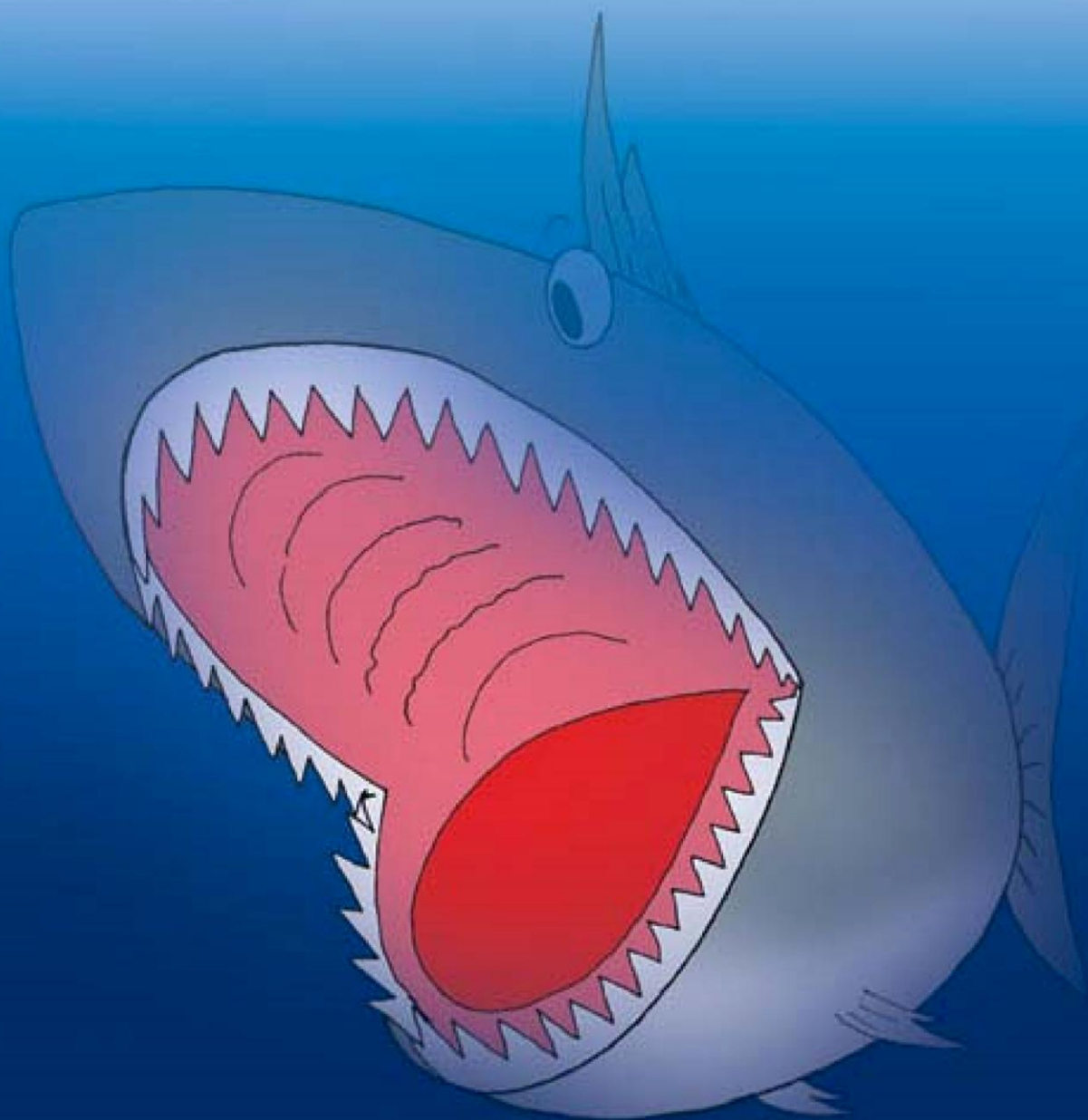
او به سرعت به سمت صداها حرکت کرد .

بله ... دوست های کوچکش بودند که با گریه و ترس داشتند فرار می کردند ، انگار

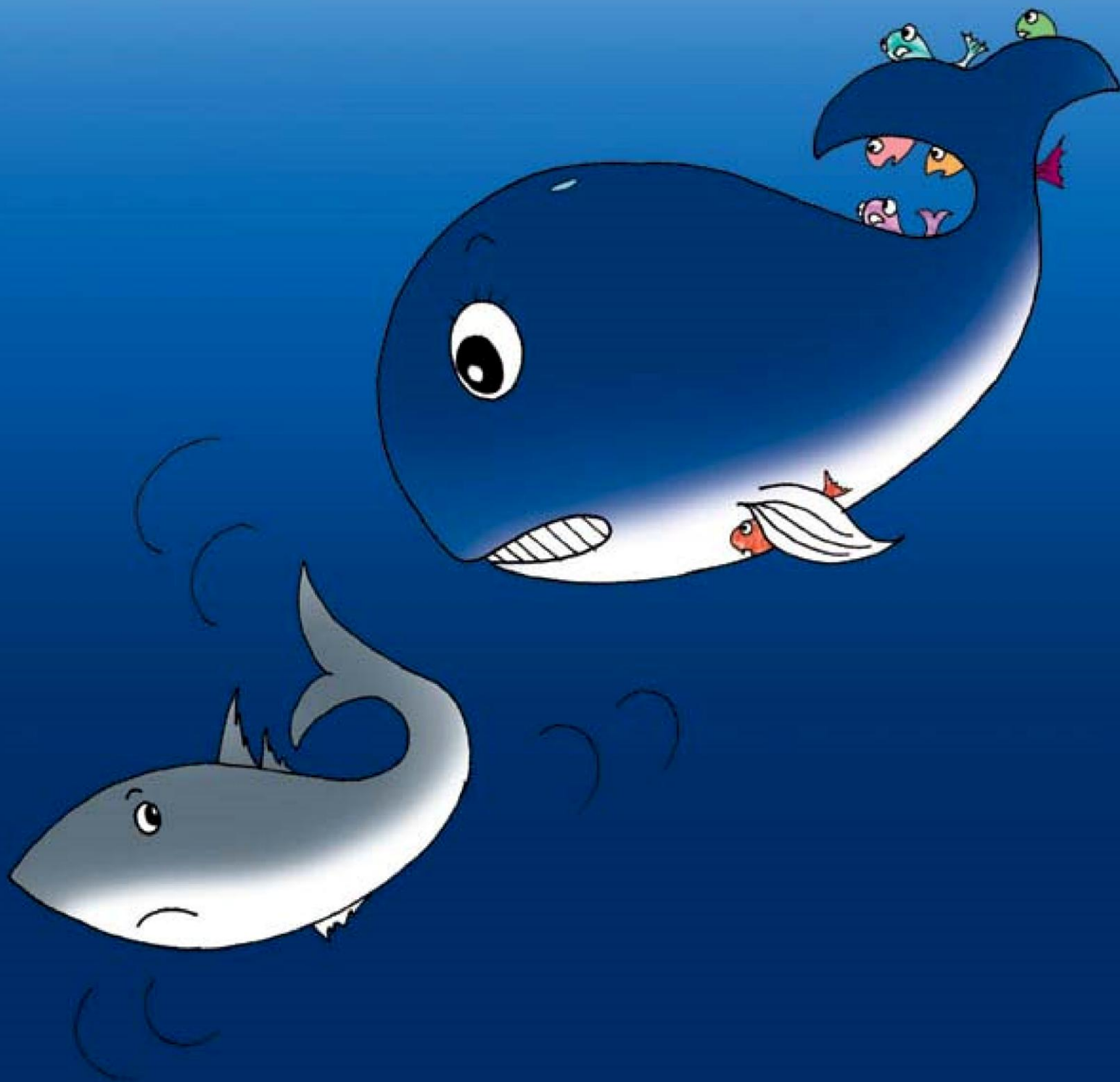
که کسی دنبالشون کرده بود .



آنها سریع آمدند و در پشت دُم وال کوچولو پنهان شدند .  
چند لحظه بعد ، یک کوسه بزرگی با دهان باز ظاهر شد .  
کوسه یه لحظه دید که وال کوچولو در جلوییش قرار دارد . تا چشمش به او افتاد  
دهانش را بست .

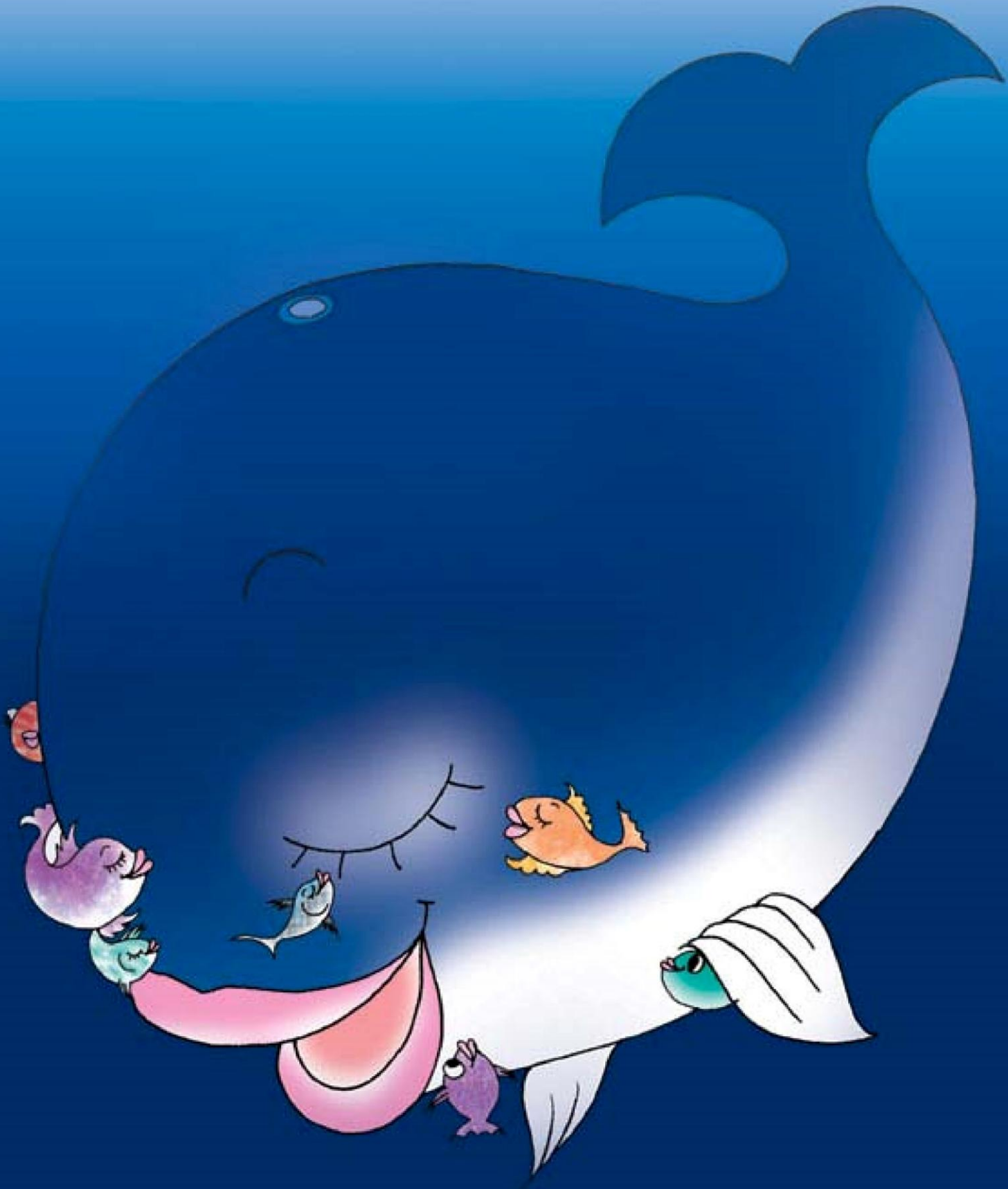


وال کوچولو یه لحظه عصبانی شد و کوسه بزرگ همانطور که به وال کوچولو نگاه می کرد پا به فرار گذاشت .





دوستان و آل کوچولو که در پشت دُم او پنهان شده بودند ، نمی توانستند باور کنند که چطور آن کوسه بد بزرگ از آنجا دور شد .

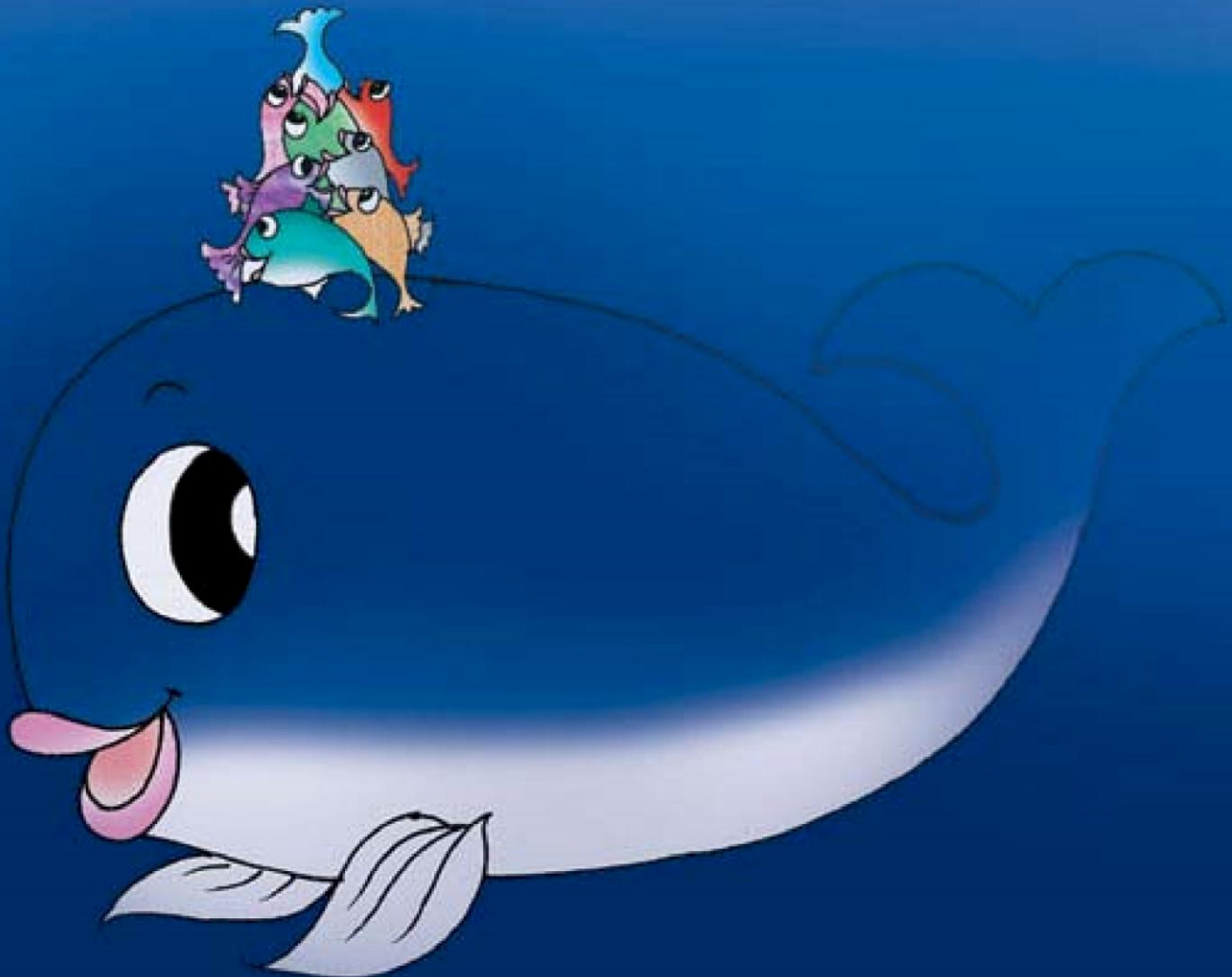


آنها خیلی خوشحال بودند و همینطور از وال کوچولو تشکر می کردند و از او به خاطر اینکه ادیتش کرده بودند عذر خواهی می کردند و نهنگ کوچولو نیز با تواضع آنها را بخشید.

یکی از آن ماهی های کوچک گفت : وال کوچولو خیلی عاقل است ، او به ما گفت که به سمت خطر نرویم ، بله ، شجاع بودن به معنای رفتن به سمت خطر نیست. امروز ما چیز خوبی یاد گرفتیم . ما دیگر نباید برای بازی کردن از اینجا دور شویم . همه آنها با حرف ماهی کوچولو موافق بودند. بله ، بله ، وال کوچولو دوست خوبی است ، با اینکه ما به او طعنه زدیم ، او برای کمک به ما آمد بدون اینکه از ما عصبانی باشد .

وال کوچولو گفت : دوستان عزیزم ، شما نباید برای بازی کردن به هر جایی بروید . من به شما چیزهایی نشان خواهم داد که تا به حال ندیده اید . من به شما چیزهای جالب تری از شنا به جاهای دور نشان خواهم داد .

او به همراه دوستانش نزدیک به سطح دریا شروع به شنا کردن کرد و سپس از دوستانش خواست تا یکی یکی روی سرش بنشینند. هنگامی که آب را با فشار از حفره بالای سرش به بیرون خارج کرد ، آنها به دنیای زیبای بیرون آب پرتاب شدند. آنها آسمان ، پرندگان ، خورشید ، ابرها ، کشتی ها و سرزمین های دور دست را دیدند .



آنها بسیار لذت می بردند. برای آنها که هرگز چیزی به جز محیط زیر آب را ندیده بودند  
منظره شگفت انگیزی بود.

آنها به دور وال کوچولو می چرخیدند و با فریاد می گفتند که تو دوست بسیار خوبی  
هستی و تو را خیلی خیلی دوست داریم .

وال کوچولو از اینکه خیلی بزرگ و متفاوت است و می تواند از دوستانش محافظت  
کند خیلی خوشحال بود .





ترجمه و بازسازی :

فاطمه دُرّانی



علی جدیدی

[uptodate.group@gmail.com](mailto:uptodate.group@gmail.com)

0935 3346 126



وال کوچولو